



اتیه نو

ATI V E H N O

صاحب امتیاز:

| |
|---|
| موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه |
| (تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی) |
| مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری: |
| ابراهیم رستمیان مقدم |
| سر دبیر: اکبر هاشمی |
| معاون سردبیر: رضا جمیلی |
| دبیر تحریریه: میترا فردوسی |
| مدیر هنری: سیدعلی رضا میرز امصطفی |
| صفحه‌آرایی: حمید ابراهیمی |
| ویرایش عکس: شبنم رضوانی |
| ویرایش متن: مهدیار دلکش |
| با تشکر از: بیژن رمضان، ابراهیم باقری، |
| صولت فروتن، احمدرضا سبزویش |
| نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم |
| شماره ۲۲، طبقه پنجم |
| تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶ |
| نمابر: ۸۸۵۱۷۰۸۷ |
| www.Atiyehnoweekly.ir |
| چاپ: هنر سرزمین سبز |
| آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱ |
| ناظر چاپ: علی توتونی |



• زیر پوست شهر - ۱۲۸ •
• نسرین ظهیری •

به وقت عاشقی

قلب طوطی خانم سوراخ شده. آمده تهران برای دوا و درمان. قالیچه یک‌متری دستباف خودش را آورده سوغات. روی لچک‌های قالی، قلب سرخی بافته شده؛ امضای همیشگی طوطی، روی همه دستباف‌هایش.

طوطی، همسایه بچگی‌هایم بود. زنی چهارشانه و بالابند، با بینی کشیده و عقابی. چشم‌هایش، گاه‌به‌گاه از پشت این کوه، طلوع می‌کرد. آن‌روزها «جای خالی سلوچ» می‌خواندم و مرگان دولت‌آبادی من را یاد طوطی خانم می‌انداخت. سرخ و سفید بود. به رسم و قاعده، زنی شهرستانی و قشنگ بود. زیبایی‌اش، شهرزده نبود. فرش می‌بافت. جلد و زرتک؛ صدای شانه فرش‌بافی‌اش، تا خانه ما می‌آمد. حالی داشت طوطی خانم. عاشق بود یا نه را نمی‌دانم، اما مش‌مرتضی که از ته کوچه می‌آمد، طوطی گونه‌هایش گل می‌داد. مرتضی، شوهر طوطی، غروب از دروی گندم می‌آمد. خسته و گردآلود و پر از کاه، پر از خاک. دراز می‌کشید توی حیاط، کنار شمعدانی‌ها. طوطی، پاهای مرد خسته را می‌گذاشت روی دو بالش. ترک‌های عمیق پای مش‌مرتضی، چاه ویل بود. طوطی، کف پاهای مرد را با دستمال نمداری پاک می‌کرد، بعد با روغن سیاه، ترک پا را پرمی‌کرد و همان‌طور که درحال تیمار مردش بود، قربان صدقه او می‌رفت: «بلاگردون اسمت. دردت بره به جون گرگای بیابون. طوطی بمیره برای دردت، غمت نصیب دل من. کور شم نبینم این کف پا رو. کلاغای سیاه دردت رو بیرند...» قربان صدقه طوطی، شده بود تکه کلام هم‌محله‌ای‌ها. محبت بکر طوطی خانم و مش‌مرتضی، در لابه‌لای اتفاق‌های روزگار، توی سختی جمع‌وجور کردن بچه‌ها، گم نمی‌شد. همسایه‌ها به عشق آنها عادت کرده بودند و به قربان صدقه‌رفتن‌های طوطی خانم.

حالا مش‌مرتضی، عمرش را داده به شما؛ از مرض دیابت. قلب عاشق طوطی خانم، سوراخ شده، اما هنوز اسم مش‌مرتضی که می‌آید، گونه‌هایش گل می‌دهند. طوطی خانم، پیر شده و خاطرخواهی‌اش، جوان. نشسته‌ام روی قالیچه‌اش، کنار قلب سرخی که بافته، او نگاه می‌کند به باران پرزور تهران: «خب داشتی جون مش‌مرتضی بود و جون بارون؟ خیلی کیف می‌کرد وقت بارون.» سرش را از پنجره می‌کند بیرون؛ باران می‌زند و گونه‌های طوطی، گل می‌کند.

برپایی نمایشگاه کتاب در شرکت پتروشیمی «جم»

همزمان با آغاز دهمین سال فعالیت پتروشیمی جم و به مناسبت تقارن این ایام، با سی و نهمین سالروز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، هشتمین نمایشگاه کتاب ویژه کارکنان این پتروشیمی آغاز به‌کار کرد. این دوره از نمایشگاه را موسسه فرهنگی هنری «آهنگ آتیه»، با مشارکت مالی شرکت پتروشیمی جم برگزار کرده که طی آن، بیش از ۷ هزار عنوان کتاب با تخفیف ۲۰ درصدی به کارکنان این شرکت عرضه می‌شود. این نمایشگاه، از ۱۹ بهمن تا ۲۰ اسفند ۹۶ در دو منطقه عسویه، شهرک خلیج فارس و شهرک جم، واقع در شهر جم، برپاست و پذیرای علاقه‌مندان به مطالعه و کتابخوانی خواهد بود.

پایان

جایی برای حرف‌های خودمانی

۱۶ | اتیه نو

• هشنگ •

عاشقان سینه‌چاک، شکست‌خوردگان عشقی، معشوقان جفا‌دیده و آرزومندان یک عشق حقیقی، در فضای مجازی، روز پرکاری را در ولنتاین امسال گذرانند. عکس‌های سرشار از خرس و قلب‌های آتشین، تایملاین‌ها را به آتش کشیده بود. درحالی‌که همچنان گروه بزرگی از کاربران، مات و مبهوت و غریبه بودند با بزرگداشت این چینی عشق. مردمان وادی لیلی و مجنون، میان خرس و قلب‌های عروسکی، گم شده بودند.

بسیاری همچنان منتقد جشن گرفتن این مناسبت غربی بودند؛ حرف‌شان این بود که خودمان، روز عشق ایرانی و سپندارمذگان داریم. اگر به بزرگداشت است، باید آن روز را جشن بگیریم و عشق را در آن روز پاس بداریم.

یکی از کاربران، مواجهه خودش و تناقض مسئله را این‌طور روایت کرده بود: «چهارشنبه سوار اسنپ شدم، راننده یه جوون ۲۲-۲۳ ساله کرد بود. فاصله میدتا مقصد، طولانی بود و چند توقف داشتم. اولینش، گل فروشی بود. وقتی تو ماشین برگشتم، به‌خاطر قیمت گل -که به‌خاطر ولنتاین به طرز مستخره‌ای بالا رفته بود- شاکی بودم، پسر با لهجه غلیظ و شیرینی که به سختی متوجه می‌شدم، پرسید: «خانوم ولنتاین، روزه؟ اصن یعنی چی؟ چه کار می‌کنن؟ براش تاریخچه ولنتاین رو گفتم و یهو دیدم تا پشت گوشش قرمز شد! پرسیدم چی شده؟ گفت من زلزله‌زده‌ام؛ بچه سریل ذهاب و تقریباً یه ماهه اومدم تهران. پدر و برادرم و زنش تو زلزله مردن. مادرم و خواهر ۱۷ ساله‌ام تو چادرن و من اومدم تهران برای کار و روزی ۵-۶ ساعت با ماشین یه خیر، کار می‌کنم. امروز قبل از شما یه دختر و پسر جوون،

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی در هفته‌ای که گذشت رونق عشق و نق در فضای مجازی!

روز استفاده کردند. یک کاربر، در پستی که بسیار دست به دست شد، این‌طور گفت: «از اتاق فرمان اشاره می‌کنن که با خانوم خود مهربان باشید؛ سکه شده یک میلیون و ششصد! حالا خود دانی!»

در همین روز، یکی از سایت‌ها ویدیویی منتشر کرد که در آن، از جوان‌های ایرانی در مورد روز ولنتاین پرسیده شده بود. جواب‌های سوال شوندگان، باعث شد که ویدیو مورد توجه قرار بگیرد. اغلب جوان‌ها در این ویدیو می‌گفتند که امسال، به همان کسی که پارسال هدیه داده بودند، هدیه نمی‌دهند. در همین راستا کاربری گفته بود: «بعضی‌ها خرس سال

مسافرم بودند و همه‌اش از مهمونی ولنتاین حرف می‌زدن، پسر از من پرسید تو چه کار می‌کنی؟ وقتی گفتم نمی‌دونم چیه و باید چه کار کرد، بهم خندیدن و مسخره‌ام کردن... اولش دلم سوخت ولی بعدش عصبانی شدم، یهو حالم خراب شد. چرا بعضیا به صرف تهرانی بودن، به خودشون جرئت میدن به نفر رو این جوری مسخره کنن؟ انسانیت کجاست؟ ای کاش این تویییت رو اون دوتا جوون هم ببینن، شاید یه ذره از رفتارشون خجالت کشیدن.»

اما بسیاری ترجیح دادند به این ماجرا و این روز، رنگ و لعاب شوخی بدهند و از گران شدن دلار و سکه در همان



دوستی ده‌ساله با دو برادر



• ساختمان نیمه‌کاره - ۱۲۵ •
• مسعود مشاینی •

از آشنایی ما، حدود ده سال می‌گذرد؛ روزهایی که نوجوان‌هایی کم سن و سال بودند. آنها با اینکه برادر بودند، اما هیچ‌گاه، یک روز هم نمی‌توانستند سرکار همدیگر را تحمل کنند. این قدر به کارهای هم ایراد می‌گرفتند تا عاقبت، دعوای‌شان می‌شد و با هم قهر می‌کردند. قهرشان هم زیاد دوام نمی‌آورد و زود تبدیل به آشتی می‌شد. آنها مثل دو قطب مخالف و متضاد بودند و معمولاً هم در هیچ ساختمانی، باهم کار نمی‌کردند. اما این دو برادر، در بیرون از محل کار، به شدت به هم وابسته بودند و هوای همدیگر را داشتند. فاصله سنی کمتری با محمد -که برادر بزرگ‌تر بود- داشتم و بیشتر با او دمخور بودم. محمد، بارها داستان زندگی پرفراز و نشیب‌شان را برایم تعریف کرده و همیشه یک بغض قدیمی، راه گلویش را می‌بندد. در خردسالی، مادرشان را از دست می‌دهند؛ پدرشان، هنوز به سال مادر نرسیده، تصمیم به ازدواج می‌گیرد و یک نامادری نامهربان، به خانه می‌آورد. محمد می‌گفت، پدرم هم کارگر بود و صبح از خانه بیرون می‌رفت و شب، خسته و مانده به خانه می‌آمد. نامادری هم از نبود او سوءاستفاده می‌کرد و تا می‌توانست، من و برادر کوچکم را کتک می‌زد و اذیت می‌کرد. غروب هم که پدر از سرکار می‌آمد، به‌دروغ، شکایت‌مان را پیش او می‌برد و کتک مفصلی هم از پدر می‌خوردیم. می‌گفت، بارها پیش آمد که از ترس پدر، مجبور بودیم روی پشت‌بام خانه، شب را صبح برسانیم. بقیه برادر و خواهرهایش یا ازدواج کرده بودند یا برای خودشان، کار و کسبی داشتند و به خانه نمی‌آمدند. اما اینها سنی نداشتند و مجبور بودند این وضعیت بغرنج را تحمل کنند. محمد، همیشه با بغض تعریف می‌کرد که چطور یکی از برادرهای بزرگ‌ترش، به خاطر مریضی و تب بالا، روی دستش جان داده و مرده و هیچ‌یک از افراد خانواده‌اش، نبوده‌اند تا به او کمک کنند. اما با همه سختی‌ها و مرارت‌هایی که به این دو برادر تحمیل شده، هیچ‌گاه از راه راست، خارج نشده‌اند. با کارگری در ساختمان‌های مختلف، همیشه سالم زندگی کرده‌اند و با زحمت و کوشش، برای خودشان، خانه و زندگی ساخته‌اند. دیروز، مراسم ازدواج حمید، برادر کوچک‌تر محمد بود. محمد، سال‌ها قبل ازدواج کرد و الان، دو فرزند دارد. این دو برادر، نماد و نشانه‌ای از صبر و بردباری هستند. افرادی که با این وضعیت اسفناک خانوادگی، می‌توانستند خیلی زود به راه‌های خلاف کشیده شوند؛ اما با تلاش و کوشش مضاعف، این را ثابت کردند که همیشه، فقر و محرومیت و خانواده نابه‌سامان، باعث بزه‌کاری‌شدن و به بیراهه‌رفتن نیست. گاهی سختی‌های زندگی، انگیزه‌ای می‌شود تا افراد، بیشتر کار کنند و قدر لحظه‌لحظه زندگی سالم و شادشان را بدانند. بچه‌های ساختمان ما و بقیه ساختمان‌های درحال ساخت، همگی به مجلس عروسی حمید آمده بودند تا شکوه و عظمت اراده و پشتکار آنها را به نظاره بنشینند و به دوستان خود ببالند.



نوزیستن را در ZINOOU تجربه کنید

LUXURY RESIDENTIAL

فروش ویژه زمستان ۹۶

طرح ۲۵+۳۵ و لنبک

021-42001

www.iransazeh.ir

https://t.me/IranSazeh_ir

https://www.instagram.com/iransazeh.ir



یکشنبه • ۲۹ بهمن ۱۳۹۶ • شماره صد و چهل‌ودو

ATI V E H N O